

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث ما در آیاتی است که می‌توانیم از آن‌ها حکومت دینی را استفاده کنیم. به این معنا که دین یعنی حکومت. مدعای ما همین است و این مبنای امام که "الاسلام هو الحکومة" را اثبات کردیم و بیان داشتیم که دین یعنی حکومت، نه اینکه بگوئیم حکومت یک جزئی از اجزاء دین است. این مدعای اصلی ما بود که گفتیم آیاتی در قرآن به خوبی دلالت بر این معنا دارد. حال اگر کسانی هم این آیات را نتوانند برای این مدعا بپذیرند، یک مرتبه‌ی کمتر از او که حکومت یکی از اجزاء اصلی دین است و دین خیلی روی آن تکیه دارد را می‌توانیم از آیات به دست آوریم. این‌طور نیست که دین یک امر فردی باشد و کاری به سیاست و حکومت نداشته باشد. بگوئیم حکومت در اختیار شما مردم، و هر کاری خواستید بکنید؛ این چنین نیست.

یک سری از آیاتی که خیلی باید به آن توجه کنیم آیات خلافت است، ما آیات اطاعت، حکم، مُلک و برخی دیگر از آیات را قبلاً مورد بحث قرار دادیم، همچنین آیه اقامه دین را نیز، بحث کردیم. اما یک آیاتی هست که از آن تعبیر می‌کنیم به آیات خلافت، این هم به خوبی استفاده می‌شود که خلافت مربوط به خدای تبارک و تعالی است، حکومت مربوط به خدای تبارک و تعالی است و این را خداوند در اختیار عده‌ای قرار می‌دهد همان طوری که در آیات مُلک داشتیم که «أَنَّ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»^[1] اینجا هم ممکن است کسی خلیفه‌ی غیر صحیح باشد و یک کسی خلافتش خلافت مشروع و صحیح باشد.

بررسی آیات خلافت

از آیه و آیات خلافت استفاده می‌شود که خلیفه‌ی خدا در زمین شدن اساسش برای خداست. یعنی حاکم مطلق و علی الاطلاق خدای تبارک و تعالی است. و خدای تبارک و تعالی به افرادی خاص خلافت در ارض را داده است؛ مثل انبیاء، اولیاء، صلحا، که به اینها خلافت در ارض را داده است.

خلافت داوود علی نبینا و آله السلام و علیه السلام در قرآن

در مورد حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام این آیه را قبلاً داشتیم که «وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ».^[2] خدا به داود مُلک را داد، ظهور اولیه این «وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» یعنی حکومت، فرمانروایی. البته یک احتمالات دیگری هم در بعضی از تفاسیر داده‌اند. مثلاً بعضی‌ها این مُلک را به معنای سلطنت معنوی تفسیر کرده‌اند، لکن این خیلی خلاف ظاهر است؛ بلکه مراد سلطنت ظاهریه است.

در سوره ص آیه 26 می‌فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، ما تو را خلیفه‌ی در روی زمین قرار دادیم بعد هم می‌فرماید: «فَاخُذْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» به حق در میان مردم حکم کن و از هوا و هوس

تبعیت نکن، که اگر تبعیت کنی از راه خدا خارج می‌شوی. عرض ما این است که این «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، همان آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ است. یعنی یک عنوان دیگری نیست که بگوئیم داود یک عنوان مُلک، حکمت و علم داشته، یک عنوان خلیفه هم بوده؛ «جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً». این خلیفه می‌شود مجعول که از احکام وضعیه است. خلافت مثل قضاوت از احکام وضعیه است. یعنی اینها خودش از ادله‌ای است که در مقابل مرحوم شیخ اعظم انصاری اعلی الله مقامه که می‌فرماید: حکم وضعی همیشه متولد از حکم تکلیفی است. به اعتقاد ما اینجا اینطور که شیخ می‌فرماید نیست. در خود این جعل قضاوت، جعل خلافت، و... اینها حکم وضعی است که مسبوق به حکم تکلیفی نیست. می‌شود آنجا هم در مقابل شیخ این آیات را اقامه کرد. اما الآن شاهد بحث ما اینجا این است که این «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» یعنی ما به تو سلطنت دادیم، خلیفه‌ی خودمان در روی زمین قرار دادیم. و با آن آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ یکی است.

قبلاً هم عرض کردم این عنوان که قرآن عنوان مثانی دارد؛ دو تا دو تا، یعنی هر آیه‌ای در قرآن باشد یک آیه‌ی دیگری هم شبیه او مضموناً وجود دارد این هم از همان قبیل است. وقتی می‌گوئیم قرآن مثانی است، یعنی این «جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» با همان «آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» یکی است و هر دو یک معنا دارد و مراد همان سلطنت ظاهریه است. حالا درست است دنباله‌اش دارد: «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»، این «فَاحْكُم» را طبق همان معنایی که در آیات حکم کردیم، مراد فقط قضاوت نیست. بالحق در میان مردم فرمانروایی کن. آن وقت یکی از شئون این عنوان قضاوت است. اینکه در تفاسیر یا در ترجمه‌ها بلا فاصله می‌گویند این فاحکم یعنی قضاوت کن، یعنی خدا داود را خلیفه قرار داد برای قضاوت در روی زمین [دقیق نیست بلکه]، بالاتر از این است؛ او را به عنوان رئیس، خلیفه، ولی قرار داده و او باید بالحق حکومت کند و از هوی و هوس تبعیت نکند. نظیر سوره ص آیه 20 که می‌فرماید: «وَشَدَدْنَا مُلْكُهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابَ».

پس شاهد و مدعای ما اثبات می‌شود که در این «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً»، جعلنا به این معناست که این خلافت مختص جاعل است و ما داریم به او اعطا می‌کنیم. این جعلنا جعل تشریعی است نه جعل تکوینی؛ خدای تبارک و تعالی به داود پیامبر یک منصبی را عنایت و اعطا می‌کند. یک امر اعتباری، یک امر تشریعی و دال بر این است که اصل الخلافة مربوط به خداوند است؛ خدا به داود می‌گوید که تو هم روی زمین خلافت داشته باش.

خلافت یعنی ریاست و سلطنت، «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ».. اصل سلطنت برای خدای تبارک و تعالی است و الآن این خلافت و سلطنت را خداوند به داود اعطا می‌کند.

ما عرض کردیم آیا آن آیه 251 بقره «قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»، با «جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» دو تاست یا یکی است؛ یکی است. مُلک در آنجا مراد مسلم سلطنت و فرمانروایی است. اینجا هم معنایش این نیست که من تو را جانشین خودم و یک جلوه‌ای از خودم در روی زمین قرار دادم؛ می‌خواهد بگوید من تو را فرمانروا و حاکم قرار دادم، به تو سلطنت دادم. از راه همان که گفتیم قرآن عنوان مثانی دارد. مبنای مرحوم طباطبائی که القرآن یفسر بعضه بعضاً از خودش عنوان مثانی استخراج می‌شود.

هم مُلک، هم مَلِک، هم ملوک، هم مالک، ذیل عنوان حکومت می‌رود، وقتی می‌فرماید: «مَلِکِ النَّاسِ» یعنی حاکم است نه اینکه «مَلِکِ النَّاسِ» ولو اینکه بعضی از آقایان در ذهنشان این است که مالک تکوینی مردم خداست، «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِکِ النَّاسِ» یعنی حاکم مطلق هم تکوینی و هم تشریعی، او مالک است، همان طوری که می‌گوئیم «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ». نه اینکه صرفاً مالک تکوینی روز قیامت خداست. روز قیامت همه‌ی امور به دست خداست. او حاکم مطلق است. چه کسی باید بهشتی باشد، چه کسی باید جهنمی باشد، چه کسی در چه درجه‌ای از بهشت و ...، شما وقتی می‌گوئید مالک یوم الدین یعنی مالک تکوینی قیامت؛ یا فرمانروایی در روز قیامت، مراد فرمانروایی است، مالک، مَلِک، ملوک، مُلک، اینها را بررسی کردیم که همه مراد فرمانروایی و حکومت است. بعد از اینکه داود به عنوان فرمانده آن جنگ قرار داده شد خدا بعد به او ملک داد، حکمت داد و

علمه مما يشاء شد، ظاهرش این است. ایتای مُلک این نیست که یعنی آقایی داده، کرامت داده یا احترام داده؛ بلکه مراد این است که حکومت داده، فرمانروایی داده، به طوری که حرفش برای دیگران نافذ است.

بررسی دلالت آیه 55 نور

یکی از آیاتی که اینجا در همین آیات خلافت باید مورد بحث قرار بگیرد این آیه 55 سوره مبارکه نور است، از آیات بسیار مهم است که خیلی هم بحث دارد. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». این آیه را ما قبلاً یک مدتی در مجموعه‌ای از آیات مهدویت در قرآن بحث کردیم؛ ولی هنوز آماده انتشار نشده است. این آیه را آنجا مفصل مورد بحث قرار دادیم. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اولاً خدا یک وعده‌ای می‌دهد، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ،^[3] «إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»،^[4] وعده خدا قطعی است، متعلق این وعده چیست؟ و به چه کسانی وعده می‌دهد؟ می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آنهایی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند. یعنی از مخاطبین در زمان نزول آیه خدا می‌فرماید آنهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ما یک وعده‌ای به اینها می‌دهیم، این «من» را هم مفسرین می‌گویند «من» تبعیضیه است نه تبیینیه و بیانیه.

«لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» خدا اینها را می‌خواهد خلیفه‌ی در روی زمین قرار بدهد، حاکم در روی زمین قرار بدهد. «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» همان طوری که قبل از اینها خدای تبارک و تعالی برخی دیگر را به عنوان خلیفه قرار داده؛ «و لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» برای اینها آن دینی که مورد پسند و رضایت اینهاست تمکن پیدا کند. تمکن پیدا کند یعنی ثبات پیدا کند. دین بشود محکم و پر قرار. یعنی دین در همه ابعاد زندگی پیاده می‌شود. آن دین حاکم می‌شود، بعد خوف شما را تبدیل می‌کند به یک امنیتی، يعبدوننی اینها که در روی زمین خلیفه شدند فقط خدا را عبادت می‌کنند؛ «لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» که این کفر مراد کفران نعمت است نه کفر اعتقادی.

مراد از ضمیر هم در الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

بر اساس دیدگاه مرحوم آقای طباطبائی رضوان الله علیه، اولین احتمال این است که بگوئیم مراد همان ولایت الهیه است، بگوئیم خدای تبارک و تعالی به یک گروهی از مؤمنین که عمل صالح انجام دادند می‌گوید من یک روزی حکومت، سلطنت و ولایت الهی را به شما می‌دهم. می‌فرماید: بگوئیم مراد از استخلاف؛ اعطاء الخلافة الالهية است کما ورد فی آدم، و داود و سلیمان، آن وقت «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی همان طوری که به آدم این خلافت را دارد «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^[5]، همان طوری که به داود و سلیمان این خلافت را داده. پس مراد از «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی به انبیاء گذشته ما این خلافت الهیه را دادیم، حالا هم وعده می‌دهیم به این امت آخر الزمان یک گروهشان را ولایت الهیه می‌دهیم. منتهی مرحوم آقای طباطبائی می‌فرمایند: لا یخلو من بعد؛ این احتمال خالی از بُعد نیست. من فرمایشات ایشان را عرض می‌کنم^[6] تا ببینیم چه به ذهن می‌رسد؛

احتمال دوم این است که المراد ایراث الارض و تسلیط قوم علیها بعد قوم. کاری به حکومت و ولایت الهیه ندارد می‌خواهد بگوید یک زمانی شما مؤمنین بر این زمین غلبه دارید، همان طوری که در یک زمانی یک گروهی از مؤمنین یا یک گروهی از کفار روی زمین غلبه داشتند که عرض می‌کنم بنا بر اینکه مراد از این کما اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ چیست؟ اما «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» کاری به حکومت ندارد، می‌خواهد بفرماید گروهی از مؤمنین تسلط بر زمین پیدا می‌کنند و غلبه پیدا می‌کنند، شبیه «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»^[7] ارض برای خداست و خدا به هر کسی بخواهد تسلط را می‌دهد، أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ^[8] بعد می‌فرماید مراد از کما اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ المؤمنون من امم الانبياء الماضين که قبل از این امت پیامبر

است، انبیاء گذشته مؤمنین از آنها اهلک الله الکافرین و الفاسقین منهم و لَجَ الْخَلَصُ من مؤمنینهم کقوم نوح و عاد و صالح و شعیب که آن قوم تسلط پیدا کردند، آن قوم نجات از کفار و فساق پیدا کردند که البته باز این را من اضافه می‌کنم طبق همین احتمال دوم که مراد غلبه باشد، چه عیبی دارد کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی همان کفاری که قبلاً آنها تسلط داشتند، خدا می‌فرماید همان طوری که قبلاً من اجازه‌ی تکوینی دادم و عده‌ای از کفار استخلاف در روی زمین داشتند، باز شما را من خلیفه قرار می‌دهم از مؤمنین که روی زمین خلیفه بشوید و به معنای تسلط بر روی زمین است، یعنی طبق این احتمال دوم کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی خدا خلیفه قرار داد قبل از شما افرادی را، مانعی ندارد، اولاً آقای طباطبائی می‌فرماید مؤمنین از امم گذشته، قوم هود، قوم صالح، شعیب، و این احتمال هم وجود دارد خود آن کفار، خود آنها بالاخره چون یک آیاتی داریم که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»، هر گروهی که مسلط در روی زمین بوده و خلیفه بوده منشأش خدای تبارک و تعالی است. در بعضی از آیات دارد: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ».

برخی گفته‌اند مراد از این «کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» فقط بنی اسرائیل است وقتی که خدای تبارک و تعالی فرعون و جنودش را از بین برد، زمین مصر و شام را در اختیار اینها قرار داد. و آنجا این آیه نازل شد «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»¹⁹ باز این «نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً» همان جعلکم ملوکا است که قبلاً مفصل بحث کردیم و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین، یا در سوره قصص آیه 5 و 6، نمکن لهم فی الأرض. مرحوم آقای طباطبائی می‌فرمایند: این احتمال که بگوئیم کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بنی اسرائیل باشند، در بین بنی اسرائیل کافر بود، منافق بود، فاسق بود، این تناسب ندارد در اینجا، و چه وجهی دارد که خدا دارد تشبیه می‌کند؛ «لَيْسَتْخْلِفْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» در میان بنی اسرائیل آدم کافر و منافق و فاسق هم بود، اما الآن «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را به آنها تشبیه می‌کند! پس این وجهی ندارد که ما الذین من قبلهم را به بنی اسرائیل برگردانیم.

یک احتمالی اینجا که جواب از این اشکال مرحوم آقای طباطبائی هست که در اصل استخلاف تشبیه است نه در خصوصیات استخلاف. آقای طباطبائی این را هم ذکر می‌کنند می‌گویند اگر خداوند می‌خواست در اصل استخلاف تشبیه کند باید این «لَيْسَتْخْلِفْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ» را تشبیه می‌کرد به یک اممی که اقوی قوّة و شوکتاً از بنی اسرائیل بودند نه اینکه به بنی اسرائیل تشبیه کند! لذا ایشان به صورت تقریباً قطعی اینکه ضمیر هم در کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بخواید به بنی اسرائیل برگردد را درست نمی‌دانند.

در ادامه مطلب می‌فرمایند اقوالی که در آیه است. سه قول است: یک قول این است که إنها واردة فی اصحاب النبی، این در مورد اصحاب پیامبر است «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به اصحاب پیامبر خدا وعده‌ای داد و مراد از «لَيْسَتْخْلِفْنَهُمْ» بعد ارتحال النبی است مراد از این استخلاف هم همان خلافت خلفای اربعه است، کسانی مثل فخر رازی و شاید برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت این نظر را دارند، این وعده محقق شده و تمام شده و تاریخ مصرف آیه هم گذشت!

اینجا اشکال می‌شود که آیه‌ی «لَيْسَتْخْلِفْنَهُمْ» در حالی که بعضی از افراد را خدا آن سه نفر یا آن چهار نفر بنا بر آنچه در تفاسیر اهل سنت آمده می‌گویند این از قبیل نسبة امر البعض الی الكل است که در ادبیات فراوان داریم، این یک احتمال.

احتمال دوم این است که این آیه مربوط به امت پیامبر صلی الله علیه و آله است و مراد از استخلاف، ایراثهم الارض کما اورثها الله عن امم کما اورثها الله الأمم الذین کانوا قبلهم، مراد این است که همان طور که امت‌های گذشته وارث در روی زمین شدند بنی اسرائیل «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ» وارث در زمین شدند امت پیامبر هم همین طور هستند.

ممکن است بگوئیم به امت پیامبر است اما مراد استخلاف خلفای بعد از نبی است. اینجا ایشان نمی‌گویند این را ولی ظاهرش این است یعنی بگوئیم نه آن سه چهار نفر، هر کسی بعد از پیامبر خلافت اسلامی را دارد تا روز قیامت. بعد می‌فرمایند این آیه از

ملاحم قرآن است؛ حيث أخبر بأمر قبل أوان تحققه و لم يكن مرجوا ذلك يومئذ. این از پیشگویی‌های خدای تبارک و تعالی است.

احتمال سوم این است که بگوئیم این آیه در مورد حضرت حجت (عج) است و مراد به الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ، پیامبر و اهل بیت هستند، خدا به اینها یک وعده‌ای می‌دهد که بعضی از شما که پیامبر و اهل بیت معصومین علیهم السلام باشند، را «لَيْسَتْخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ». ایشان می‌فرمایند این احتمال بر بقیه‌ی احتمالات رجحان دارد. آیه نمی‌خواهد بگوید مراد صحابه یا آن سه چهار نفر خلیفه‌ی بعد از پیامبر است بلکه به یک گروه خاصی وعده می‌دهد؛ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ.

حالا اینجا عجیب این است که ایشان می‌فرمایند و المتحصل من ذلك كله، بعد از اینکه تمکین را معنا می‌کند، «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»، اینها را معنا می‌کنند. می‌فرمایند: أن الله سبحانه يعد الذين آمنوا منهم و عملوا الصالحات عن سيجعل لهم مجتمعاً صالحاً خالصاً من وصمة الكفر و النفاق و الفسق، که خدا یک وعده‌ای به اینها می‌دهد که برای اینها یک مجتمع صالح خالص از کفر و نفاق و فسق که اینها مجتمع یرث الأرض لا يحكم في عقاید افرادۀ عامۀ و لا اعمالهم إلا الدين الحق، فقط دین حکم می‌کند. يعيشون آمنين من غير خوف من عدوٍ داخل أو خارج، اینها امنیت دارد هم از عدو داخل، و هم از عدو خارج، و هذا المجتمع الطيب الطاهر على ما له من صفات الفضيلة و القداسة لم يتحقق و لم ينعقد منذ بعث النبي إلى يومنا هذا، از زمان پیامبر تا زمان ما این مجتمع نشده، فلينطبق على زمن ظهور الحجة (عج) على ما ورد من صفته من اخبار المتواتره عن النبي و ائمة اهل البيت، لكن على أن يكون الخطاب للمجتمع الصالح لا له وحده، خطاب به خود حضرت حجت نیست خطاب به مجتمع است، «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». بعد ایشان اینجا می‌فرماید ما دو جور خطاب داریم؛ یکی فردی و یکی اجتماعی، و می‌خواهند بگویند اینجا این آیه از آیاتی است که خطابش اشخاص نیستند. اجتماع است، یک مجتمع است، به آن مجتمع وعده می‌دهد، می‌فرمایند: در خطاب فردی خطاب متوجه اشخاص است اما خطابی که متوجه به مجتمع است بما هم مجتمع، بما هم قوم، می‌گوئیم آقای طباطبائی فرق بین خطاب فردی و اجتماعی چیست؟ می‌گویند در خطاب فردی سرایت از یک فرد به فرد دیگر نمی‌شود اما در خطابات اجتماعی سرایت می‌شود.

یعنی اگر «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یک اشخاص معینی بود نظیر «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ».^[10] این خطاب به شهید است فقط، به مجاهد است، آن کسی که جان خودش را در راه خدا می‌دهد، این قابل سرایت نیست. نمی‌شود بگوئیم برای عالم هم می‌شود، این فرمایش درست است در خطابات فردیه سرایت نمی‌شود اما در خطابات اجتماعی سرایت می‌شود، بعد می‌فرماید اغلب خطابات (این نکته مهمی است از مرحوم علامه) قرآنیۀ المتوجه إلى المؤمنين و الكفار اجتماعی است. یعنی کار به اشخاص ندارد. ما هم در سال گذشته وقتی می‌خواستیم آیات اجتماعی قرآن را مطرح کنیم یک سری آیات را مثال زدیم ولی این آیه را مورد بحث قرار ندادیم.

تمایز خطابات اجتماعی و خطابات قانونی

یک نکته اینجا وجود دارد فرق بین خطاب اجتماعی که آقای طباطبائی می‌گویند و آن خطابات قانونی که مرحوم امام دارد. در عین حال که خیلی نزدیک است، می‌شود فرقی برایش بیان کرد. پس این آیه را هنوز اظهار نظر نکردیم، احتمالات در آیه را ببینید و به نظر می‌رسد یک اضطرابی اینجا در فرمایشات آقای طباطبائی هست: از یک طرف این را منحصر به زمان حضرت می‌کند و از یک طرف می‌گویند: مسئله حکومت و ولایت الهیه نیست. جمع بین این دو تا یک مقداری مشکل است تأمل بفرمایید تا هفته آینده.

-
- [1]. بقره/ 258.
- [2]. بقره/ 251.
- [3]. روم/ 60.
- [4]. آل عمران/ 194.
- [5]. بقره/ 30.
- [6]. الميزان في تفسير القرآن، ج15، ص 150-157.
- [7]. اعراف/ 128.
- [8]. انبياء/ 105.
- [9]. قصص/ 5.
- [10]. توبه/ 111.